

پست مدرنیسم در گذر از دیدگاه های ژان بودریار

اعظم دوکوهکی

کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشگاه غیر انتفاعی ارم شیراز

چکیده

گذر از مدرنیته و ورود به عصر پسامدرن، نظریه پردازانی مانند ژان بودریار را بر آن داشته است تا به ارائه تحلیل های گوناگون در این خصوص بپردازند. او دوران حاضر را دوران پسا افراط می نامد و اظهار می دارد که جوامع پسامدرن از تکنولوژی های ارتباطی و اطلاعاتی اشباع شده و به عصر وانمایی (شبیه سازی) وارد شده اند. او اندیشه خود را بر چارچوب تاریخی گذر از مدرنیته به پسامدرنیته پایه گذاری می کند. مفهوم حاد واقعیت از مفاهیم تازه ایست که بودریار به آن می پردازد. او حاد واقعیت را وانمودهایی می داند که از واقعیت سبقت می گرفته اند. پس ما در دنیای احاطه شده توسط نشانه ها و در فقدان واقعیت زندگی می کنیم. بودریار بیشترین قدرت رسانه را واقعیت سازی و آنها رسانه ها را مهمترین نماد عصر ما می داند. او معتقد است اشیا بیش از آنکه برای پاسخ به یک نیاز تولید شوند در جهت دلالت بر یک جایگاه اجتماعی به کار می روند بودریار به بررسی جامعه آمریکا به عنوان نمونه کامل جامعه پسامدرن می پردازد و آن را فاقد هرگونه واقعیت می داند. این پژوهش برآن است تا با بررسی دیدگاه های ژان بودریار در حوزه مفاهیمی چون فرازیباشناسی، حاد واقعیت، رسانه، اشیا و مصرف و بررسی جامعه آمریکا به تبیین دیدگاه های وی در تحلیل پسامدرنیته بپردازد.

واژه های کلیدی: بودریار، پست مدرنیسم، حاد واقعیت، مدرنیته.

مقدمه

ژان بودریار^۱ یکی از مهمترین نویسندگان و فیلسوفان پست مدرنیسم بوده است. او در آثار خود به بررسی و تحلیل ابعاد مختلف پست مدرنیسم، از جمله نظریه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و فلسفی آن پرداخته است. بودریار بر این باور بود که پست مدرنیسم یک فرآیند پویا و پیچیده است که از مجموعه ای از تغییرات در ساختارها، ارزش ها و باورهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ناشی می شود. او معتقد بود که پست مدرنیسم برای اینکه به درستی درک شود، نیازمند یک دیدگاه بسیار گسترده و بینشی است که به تحلیل این تغییرات و تحولات مختلف بپردازد. بودریار در کتاب "پسااستعماری بودن" خود، به بررسی ابعاد مختلف پست مدرنیسم و نقش آن در تحولات بعد از جنگ جهانی دوم پرداخته است. او با تأکید بر نقش تاریخی و فرهنگی پست مدرنیسم، به بررسی نقش آن در شکل گیری هویت های جدید، تغییر در عرصه های اجتماعی و سیاسی، تحول در نگرش به دین و فلسفه، و همچنین تأثیر آن در روند جهانی شدن و پدیده های فرهنگی همگرایی پرداخت.

بودریار همچنین به بررسی نقش ادبیات و هنر در پست مدرنیسم پرداخته است. او به این نکته اشاره می کرد که ادبیات و هنر در پست مدرنیسم به چالش کشیده شده اند و با تغییرات شدیدی مواجه هستند. او معتقد بود که پست مدرنیسم باعث شده است که هنرمندان و نویسندگان به نحوی فراتر از مفاهیم و قواعد سنتی بروند و به دنبال خلق شیوه های جدیدی از هنر و ادبیات بگردند. در کل، بودریار به بررسی پست مدرنیسم از دیدگاه های مختلف پرداخته است و با تأکید بر پویایی و پیچیدگی آن، به تحلیل تغییرات و تحولات مختلف در ابعاد مختلف پست مدرنیسم پرداخته است. او معتقد بود که برای درک بهتر پست مدرنیسم، باید به چندین جنبه از آن توجه شود، از جمله تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و هنری.

آیا بودریار به بررسی نقش پست مدرنیسم در ادبیات و هنر پرداخته است؟

بله، بودریار به بررسی نقش پست مدرنیسم در ادبیات و هنر پرداخته است. او در کتاب "پسااستعماری بودن" و همچنین در آثار دیگرش، به بررسی تأثیر پست مدرنیسم در هنر و ادبیات پرداخته است. بودریار معتقد بود که پست مدرنیسم باعث شده است که هنرمندان و نویسندگان به نحوی فراتر از مفاهیم و قواعد سنتی بروند و به دنبال خلق شیوه های جدیدی از هنر و ادبیات بگردند. او به بررسی تأثیر پست مدرنیسم در شکل گیری ادبیات پست مدرن، نهادهای جدیدی مانند "رمان آمریکایی" و نوعی از ادبیات پسااستعماری پرداخته است.

بودریار همچنین به بررسی نقش هنر در پست مدرنیسم پرداخته است و به این نکته اشاره کرده است که پست مدرنیسم باعث شده است که هنرمندان به نحوی فراتر از مفاهیم و قواعد سنتی بروند و به دنبال خلق شیوه های جدیدی از هنر بگردند. وی به بررسی نمایشی جدید در هنر پست مدرن، از جمله نمایش "مصنوعیت (artificiality)" به عنوان نمایشی از اختلاف بین هنر و زندگی دنبال شده توسط هنرمندان پست مدرن، پرداخته است.

بنابراین می توان گفت که بودریار به بررسی نقش پست مدرنیسم در ادبیات و هنر پرداخته است و به تأثیر آن در خلق شیوه های جدیدی از هنر و ادبیات، و نمایشی جدید در هنر اشاره کرده است. در دنیای پسامدرن که جهان وانمودها و حاد واقعت است برای آدمی هویت سازی کاذب صورت می گیرد "خودهای کاذبی که جای خود واقعی آنان می اندیشد انسان شناسی این عصر بیش از عصر های دیگر در معرض تعارض و دگرگونی های هویتی واقع است. انسان مدرن غربی به تعبیر اسپیواک^۲

^۱Jean Baudrillard^۲Spivak

منزلی بس رفیع و استعلایی برای خود تصور کرد و از آن جایگاه به تعریف و بازنمایی خود پرداخت. بر اساس یک کنش آگاهانه تاریخی به بیان بامن^۳ تاریخ غرب تاریخ زدایی شد و به مثابه فرایندی جهان شمول و در برگیرنده تمامی شئون زندگی اجتماعی باز تعریف شد. جوامع انسانی به دو دسته تقسیم شدند: حذف شدگان برونی (خارجی) و شبیه شدگان درونی. در چنین بستری همان گونه که ادوارد سعید^۴ به ما می گوید: "اندیشیدن درباره تبادل و تعامل فرهنگی خود حامل اندیشه ای درباره سلطه و تمهیدات زورمندانه است که بر اساس منطق آن کسی می بازد و دیگری می برد. مک گرین^۵ معتقد است که انسان غربی همواره برای تعریف کردن خود به "پارادایم موثق در توضیح و تفسیر تفاوت های دیگر بودگی" رجوع کرده است. بنابراین نظری تفسیر دیگر بودن تحولات زیر را طی کرده است:

در قرن ۱۶ برای اروپائیان پایه غیر بودن عدم تعلق به دین مسیح بود.

در قرن ۱۸ متناسب با اندیشه روشنگری دیگر بودن به جاهل بودن تعبیر شد.

در قرن ۱۹ زمان (تاریخ) ممیز خودی و غیر خودی در اروپا به شمار می رفت و سرانجام در قرن ۲۰ فرهنگ به خدمت گرفته شد. به بیان فوکو^۶، گفتمان مدرنیسم، با ظهور انسان و حلول فاعل شناسا، بر روی خرابه ای از عنصر کلاسیک بنا نهاده شد. (تاجیک، ۱۳۸۱)

دانش در دیدگاه پست مدرن جایگاه متفاوتی دارد؛ برخلاف کانت^۷ که هشدار می دهد تصاحب قدرت به صورت ناگزیر قضاوت آزاد خرد را ذایل می کند؛ فوکو و پسامدرنیسم این دیدگاه را زیر سوال می برند ما باید کل سنتی که به ما اجازه می دهد که تصور کنیم دانش فقط جایی وجود دارد که روابط قدرت معلق شده باشد و اینکه دانش فقط در خارج از پیوستگی ها، خواسته ها و منافعش (علائقش) وجود دارد را کنار بگذاریم. شاید باید در عوض بپذیریم که قدرت دانش را تولید می کند بپذیریم که دانش و قدرت مستلزم یکدیگرند. (صدوقی، ۱۳۸۱)

رهیافت پسامدرن دارای کمترین احکام یا فرامین درجه اول (ارزش های دسته اول یا اوامر مستقیم مانند احکام اخلاقی) در عرصه علوم انسانی است. به عبارت دیگر، جهت گیری ارزشی پست مدرن، نظامی است که بسیار کم، سرمشق و الگو تعیین می کند. پست مدرنیسم، مخالف هرگونه تبیین کلیت بخش یا به بیان لیوتار^۸ روایت های کلان است. بنابراین از این منظر، نه در گستره علوم تجربی و نه در پهنه علوم انسانی روزنه ای برای ورود و حضور فراروایت ها و فراروش ها گشوده نیست (نوذری، ۱۳۸۹)

دانشمندی مانند بودریار با نگاهی متفاوت و انتقادی به بررسی وضعیت جوامع در عصر پسامدرن پرداخته اند.

بودریا و پسامدرنیته:

ژان فرانسوا بودریا، یکی از برجسته ترین نظریه پردازان پسامدرنیسم است. می توان گفت، در ایران کمتر از هر نظریه پرداز دیگری در این حوزه شناخته شده است. نظریات بدیع و انتقادهای تند بودریار، از ساختار فرهنگی جوامع پسا صنعتی، او را به

^۱Bauman

^۲Edward said

^۳Mac Green

^۴Foucault

^۵Kant

^۶Lyotard

یکی از رک‌گوترین منتقدان پسامدرنیته تبدیل کرده است. بودریار به عنوان یکی از چهره‌های شاخص رویدگر پساساختارگرایی، موضع نظری قابل توجهی نسبت به پست‌مدرنیسم دارد. (بودریار، ۱۳۹۴)

بودریار، در کتاب آینه تولید، با اشاره به پایان مدرنیته، به کاستی‌های مارکسیسم در تبیین فرآیندهای اجتماعی موجود توجه کرده و با استفاده از نشانه‌شناختی، سعی در بیان ویژگی‌های عصر جدید می‌کند. وی با پرداخت به جنبه‌های نشانه‌شناختی مصرف کالا، نشان داد که کالا علاوه بر ارزش مبادله، دارای ارزش نشانه‌ای است. یعنی مصرف کالا دارای یک دلالت اجتماعی و فرهنگی است. و کالا به سوژه معنا می‌دهد. (بودریار، ۱۳۹۴) ژان بودریار استدلال می‌کند که جوامع پسامدرن از تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباط اشباع شده و به عصر وانمایی (شبه‌سازی) وارد شده‌اند. (بودریار، ۱۳۹۴)

دنای پسامدرن بودریار، گرفتار انفجار درون‌زیربنیادینی هم هست که طی آن طبقات اجتماعی، جنسیت‌ها، تفاوت‌های سیاسی و حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی که زمانی مستقل از یکدیگر بودند، در هم فرو می‌ریزد و مرزها و تفاوت‌های تعیین شده پیشین را از بین می‌برند. (بودریار، ۱۳۹۴). اگر از من خواسته شود، مشخصه وضعیت موجود را بیان کنم، آن را «دوران پساافراط» می‌نامم. دوران افراط مقطعی بود که در آن مدرنیته به ما هجوم آورد و به عبارتی، دورانی که در آن آزادی در همه حوزه‌ها حاکم بود. (بودریار، ۱۳۹۹)

حال که همه چیز آزاد شده است، با وضعیتی ناخوشایند مواجه شده ایم و همگی با این پرسش بزرگ روبرویم که، حال که دوران افراط به سر رسیده، چه باید کرد؟ حال که حداکثر کاری که می‌توانیم انجام دهیم، وانمود دوران افراط و آزادی است. ممکن است ادعا کنیم که در همان مسیر حرکت می‌کنیم حتی بر شتاب خود نیز افزوده ایم. اما در واقع، ما شتابان در خلاء حرکت می‌کنیم. (همان)

واقعیت این است که، انقلاب به راستی اتفاق افتاده است، اما نه آن گونه که ما انتظارش را داشتیم. در همه جا، هر چه آزاد شده دیگر آزاد شده است، به گونه‌ای که اینک می‌تواند به گردش بیفتد و وارد مدار شود. با نگاهی به گذشته، می‌توان گفت هدف اجتناب ناپذیر همه انواع آزادی، ایجاد و تقویت شبکه‌های گردش بوده است. سرنوشت چیزهایی که آزاد شده‌اند، جابجایی بی‌وقفه است، و در نتیجه، آن‌ها بیش از پیش دچار ابهام و تابع اصل عدم قطعیت شده‌اند. (همان)

دیگر چیزی با عنوان انقلاب ارزش‌ها وجود ندارد - و ما صرفاً با دور زدن ارزش‌ها یا درون‌فکنی آن‌ها سروکار داریم. الزام به تمرکزگرایی در کنار عدم تمرکز در همه سیستم‌ها وجود دارد و نوعی فراگیری درونی یا گسترش ویروسی درون‌زا باعث انفجار سیستم‌ها و فراتر رفتن آن‌ها از حد و مرز خود می‌شود. به گونه‌ای که منطق سیستم نیز زیر پا گذاشته می‌شود، نه صرفاً در مفهوم موازی‌کاری بلکه در مفهوم افزایش قدرت و توانمندی بسیار بیشتر، که موجودیت سیستم را به مخاطره می‌افکند. همه این‌ها، ما را به سرنوشت ارزش‌بازمی‌گرداند. یک بار، بنا به نیازی مبهم به طبقه‌بندی، توصیفی سه‌گانه از ارزش ارائه دادم. مرحله طبیعی (ارزش مفید)، مرحله کالایی (ارزش مبادله‌ای)، و ارزش ساختاری (ارزش نشانه‌ای). از این رو، برای ارزش یک جنبه طبیعی، یک جنبه کالایی و یک جنبه ساختاری قائل شدم. (همان)

مرحله اول، یک مرجع طبیعی داشت و ارزش بر مبنای کاربرد طبیعی جهان ایجاد می‌شد. مرحله دوم، بر اساس هم‌ارزی عام بنیاد نهاده شد و در آن، ارزش با ارجاع به منطق کالا پدید می‌آید. مرحله سوم، تابع یک رمزگان است و ارزش در آن، با ارجاع به مجموعه‌ای از مدل‌ها شکل می‌گیرد. در مرحله چهارم، یعنی مرحله فراکتال (یا ویروسی یا تابشی) - مرحله‌ای پس از مرحله طبیعی و کالایی - ارزش، نقطه ارجاعی وجود ندارد و نور ارزش، بدون ارجاع به هیچ چیز دیگر، صرفاً به دلیل مجاورت، به همه مسیرها می‌تابد و همه درزها را پر می‌کند. در مرحله فراکتال، دیگر هم‌ارزی، اعم از طبیعی یا عام، وجود

ندارد. به بیان صحیح، اینک دیگر با قانون ارزش سروکار نداریم و صرفاً نوعی همه گیری ارزش، نوعی فراگستری ارزش و تکثیر و پراکندگی تصادفی ارزش وجود دارد. در حقیقت، ما نباید دیگر از «ارزش» سخن به میان آوریم، زیرا این نوع انتشار یا واکنش زنجیره ای هر گونه ارزش گذاری را ناممکن می سازد. (همان)

هنگامی که آزادی جنسی در دستور کار قرار داشت، شعار این بود: «رابطه جنسی را به حداکثر و تولید مثل را به حداقل برسانید»، رؤیای جامعه دوستدار همانندسازی ما درست عکس آن است؛ تا حد امکان تولید مثل بیش تر و رابطه جنسی کم تر. زمانی بدن استعاره ای برای روح بود و سپس به استعاره ای برای رابطه جنسی تبدیل شد. امروزه، بدن دیگر استعاره ای برای هیچ چیز نیست و صرفاً محلی برای فراگیری، پیوند ماشینی میان همه فرایندهای بدن، برنامه ریزی بی پایان که عاری از هر گونه سازمان نمادین یا هدف فراگیر است. بنابراین، بدن صرفاً تابع مجاورت در رابطه با خود شده است: همان مجاورتی که مشخصه شبکه ها و مدارهای یکپارچه اند. (همان)

رابطه جنسی، دیگر در خود رابطه قرار ندارد بلکه در جایی دیگر است- و در واقع، در همه جاهای دیگر. سیاست دیگر محدود به حوزه سیاسی نیست بلکه همه حوزه ها را آلوده می کند. اقتصاد، علم، هنر، ورزش و... در همین حال، ورزش دیگر در قلمرو ورزش قرار ندارد، بلکه در حوزه تجارت، رابطه جنسی، سیاست و سبک عام نمایش وارد شده است. قانونی که بر ما تحمیل شده است، قانون آشفته مقولات است. همه چیز جنبه جنسی، سیاسی و زیباشناختی به خود گرفته است. (همان)

بودریار، اندیشه خود را بر چارچوب تاریخی گذار از مدرنیسم به پسامدرنیسم پایه گذاری می کند. او جهان را برگرفته از مدل ها یا صورت های خیالی عنوان می کند که، جز در خودشان، هیچ ما به ازای دیگر یا زمینه ای در واقعیت ندارند. (ساراپ، ۱۳۸۱)

نخستین شکل نظم در مورد صورت های خیالی را می توان "مدرنیسم آغازین" مرحله دوم آن را مدرنیسم و مرحله سوم را "پسا مدرنیسم" نامید. مدرنیسم آغازی، آغاز آن از رنسانس و انجام آن، انقلاب صنعتی بود. (همان)

مدرنیسم با ظهور انقلاب صنعتی به دومین مرحله از نظم در صورت خیالی انجامید. مدرنیسم، اینک ما در سومین مرحله از نظم در صورت خیالی و مدل ها هستیم. این نظام پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و پایه نظری قدرت از اقتصاد سیاسی مارکسیستی به نهادی ناشی از ساختارگرایانه انتقال یافت. بودریار می افزاید که امروز دوره زمانی تولید و مصرف های خود را به عصر پیوستگی ما و بازخورد داده است. در واقع، در وجد و خلسه ناشی از تولید زندگی می کنیم. (ساراپ، ۱۳۸۱)

سلطه رمز ها بر زندگی بشر از کلیدی ترین ابزار های فهم آثار بودریا است. شاید بتوان روشن ترین شاخصه دوران پست مدرن از منظر بودریا را همین ویژگی رمزگونی آن قلمداد کرد. (شریف زاده، ۱۳۹۵)

با توجه به دیدگاه بودریار ارتباطات یک اختراع جدید در دنیای پسامدرن است او می پرسد: چه کسی در دنیای سنتی، در روستاها و قبائل و در خانواده ها در خصوص ارتباطات اظهار نظر کرده است؟ افراد نیازی به ارتباطات نداشتند زیرا آنها تنها با یکدیگر صحبت می کردند. زمانی که در دنیای مدرن و به طور خاص در قرن بیستم تکنولوژی به کار گرفته شد ارتباطات به نحو خاصی مد نظر قرار گرفت. (Boyles, 2018)

فرازیبا شناسی و پسامدرنیته

به هر سو که می نگریم، با وفور آثار هنری روبرو می شویم و هر روز بیش از روز قبل، صحبت از هنر می شنویم. اما روح هنر - هنر به عنوان ماجراجویی، هنر همراه با نیروی توهم و ظرفیت ان برای نفی واقعیت، و برپایی «صحنه ای دیگر» در تقابل با

واقعیت که در آن اشیا از مجموعه ای متعالی تر از قواعد پیروی می کنند، تصویری استعلایی که در آن موجودات، مانند خطوی و رنگ ها بر روی بوم نقاشی، در معرض این قرار می گیرند که معنای خود را از دست داده و از علت وجودی خود فراتر روند و در جریان ناگهانی اغواگری، شکل مطلوب خود را دوباره کشف کنند (هر چند این شکل ممکن است باعث نابودی خود آن ها شود) - در این مفهوم، از میان رفته است. هنر به عنوان میثاقی نمادین و در نتیجه، به عنوان چیزی که به روشنی مجزا و متمایز از تولید صرف ارزش های زیباشناختی، تکثیر نشانه ها تا بی نهایت و بازیافت اشکال گذشته و کنونی است که ما آن را «فرهنگ» می خوانیم، از میان رفته است. (بودریار، ۱۳۹۶)

هنر نیز، باید با بیش ترین سرعت، گردش پیدا کند و مبادله آن غیرممکن است. «آثار» هنری، در واقع دیگر با یکدیگر یا به اعتبار ارزش مرجع، مبادله نمی شوند. آن ها دیگر واجد آن سازش یا تبانی مخفی نیستند که نقطه قوت یک فرهنگ محسوب می شود، ما دیگر خوانشی از این گونه آثار ارائه نمی دهیم - و صرفاً آن ها را بنا بر معیارهایی که بیش از پیش متناقض به نظر می آیند، رمزگشایی می کنیم. (همان)

هیچ چیز در این حوزه با چیز دیگر در تضاد قرار ندارد. نوهندسه گرایی، تواکسپرسیونیسم، انتزاعی سازی جدید، بازنمودگرایی جدید، همه با یکدیگر با سهولت شگفت انگیزی در میان تمایزات عام همزیستی دارند. این تنها به دلیل آن است که هیچ یک از این گرایش ها، روحی از آن خود ندارند تا بتوانند فضایی فرهنگی را اشغال کنند. همچنین، فقط به این دلیل که چیزی جز بی تفاوتی عمیق در ما بر نمی انگیزند، ما می توانیم همه آن ها را همزمان بپذیریم. درباره ماده زدایی از هنر از طریق مینیمالیسم، هنر مفهومی، هنر مبرا، زدهنر و زیبایی شناسی شفافیت ناپیدایی و جسم زدایی سخن بسیار گفته می شد. با وجود این، در واقع آنچه اتفاق افتاده، مادی شدن زیبایی شناسی در همه جا در قالبی عملیاتی است. در حقیقت، به همین دلیل، هنر مجبور به کمینه سازی خود و تقلید از نابودی خود شده است. (همان)

حاد واقعیت در پسامدرنیته :

ژان بودریا، دنیای معاصر را به مثابه جهانی آکنده از مجاز می پندارد. او دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی مدعی شد که ما در عصر وانمود ها به سر می بریم و فراگیر شدن آن از گسترش تکنولوژی های متعدد چون کامپیوتر، رسانه رویاهای جدید در هنر شروع و به سازمان جامعه بر حسب رمزگان وانمود، تداوم پیدا می کند و جامعه مدرن از مرحله متالوژیک به مرحله نمادین و وانمودگی سیر کرده است. به عقیده او در دوره معاصر معناها و پیام ها در هم می آمیزند (شریف زاده، ۱۳۹۵)

اندیشه های او مانند بسیاری از نظریه پردازان مطالعات فرهنگی و فلسفه پست مدرن بر اساس نظریات مارکسیسم شکل گرفت. در نظر بودریار " وانمود " سه سطح دارد : سطح اول نسخه بدلی از واقعیت است که به وضوح قابل تشخیص می باشد و بدون شک در نظر او این امر بدیهی است. سطح دوم، نسخه بدلی است که آنچنان طبیعی می نماید که مرز میان واقعیت و وانمود را محو کرده و سطح سوم، نسخه بدلی است که واقعیتی از آن خود را تولید می کند. می توان چنین سطوحی را که بودریا در باب فضای مجازی و در ارتباط با تکنولوژی به حوزه هنرهای مفهومی و اینستالیشن نیز تعمیم داد. (شریف زاده، ۱۳۹۵)

بودریار سطح سوم وانمودها را که از جهان واقعیت سبقت می گیرد، " حاد واقعیت " بیان می کند، مانند رسانه و تلویزیون که اموری شبیه به واقعیت را نمایش می دهند و بلکه از واقعیت جهان امروز فراتر می روند. بودریار در دهه ۱۹۸۰ در کتاب " مبادله نمادین و مرگ " اظهار می دارد که مسئله رمز نادیده گرفتن واقعیت را ممکن می سازد و راه را برای امری باز می کند

که حاد واقعیت نام دارد به بیان دیگر وضعیتی که در آن رمز جایگزین واقعیت می شود را نام گذاری می نامد. دوران رمز در واقع دوران نشانه را پشت سر گذاشته است. رمز نادیده گرفتن واقعیت را به معنای عصر تولید ممکن می سازد. (شریف زاده، ۱۳۹۵)

بودریار، در میان آراء خود، مفهوم شبیه سازی را مطرح می کند. بدین معنی که، نمایندگان یک چیزهای اصل را می گیرند، و این نمایندگان (وانمودها) مهمتر از اصل می شوند (فرقانی، ۱۳۸۹؛ ۳۸).

او در کتاب مشهور خود به نام وانمودها و وانمودگی ها که در سال ۱۹۹۴ منتشر شده است می گوید: «موضوع دیگر تقلید از واقعیت یا حتی تقلید تمسخرآمیز از واقعیت نیست، بلکه موضوع عبارت است از جایگزین کردن نشانه های امر واقع به جای خود امر واقع». (بودریار، ۱۳۹۴)

بودریار ۴ نوع رابطه میان دال و مدلول را در نشانه شناسی طبقه می کند، که از آن می توان به سلسله مراتب وانمایی نام برد. ۱- بازتاب واقعیت عینیک در این مرحله، نشانه دقیقاً یک واقعیت بیرونی را بازتاب می کند (ریزش برگ درختان که نشانه فرا رسیدن پاییز است).

۲- پوشش واقعیت: در این مرحله نشانه هایی بر چهره واقعی می شود.

۳- نشانه به جای واقعیت (واقعیت مجازی)، در این مرحله نشانه، فقدان با غیبت واقعیتی اساسی را می پوشاند، مثل دنیای دیزنی، غذاهای ارگانیک.

۴- نشانه های خیالی که در این مرحله نشانه هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد، و نشانه چیزی نیست جز وانمودها و خود صورت خیالی، توهمی و شباهت تصنعی و ساختگی (Merrin, 2005).

دنیای وانموده از نظر بودریار، شبیه یک کازینو است که فرد می داند پولش را از دست می دهد، اما باز شرط بندی می کند. زیرا گمان می برد که چاره ای جز آن ندارد. او بر این باور بود که جوامع پست مدرن در عصر شبیه سازی زندگی می کنند، عنصری که رسانه ها و فناوری اطلاعات، باعث اشباع شدگی اطلاعاتی جوامع شده اند (فرقانی، ۱۳۸۹).

پس، ما در دنیای احاطه شده توسط نشانه ها و در فقدان واقعیت زندگی می کنیم. و به این فرایند عظیم شبیه سازی عناصر و نشانه گذاری شده و رمزگذاری شده، با هم ترکیب می شوند و واقعیت نو را می سازند (فرقانی، ۱۳۸۹).

شاید مناقشه برانگیزترین مفهومی که بودریار مطرح می کند، فوق واقعیت است. او می گوید وقتی که امر واقعی هیچ خاستگاهی در واقعیت ندارد، تمایز بین اشیاء و باز نمایی محو می شود. و ما در این وضعیت مافوق واقعیت رو به رو هستیم. به عبارت دیگر فوق واقعیت مدعی است که واقعیت بر اساس وانموده ها ساخته شده است.

بودریار به همین ترتیب ادعا می کند که جامعه رسانه ای و مصرفی مردم در بازی تصاویر و نمایش ها و وانمایی ها گرفتار شده اند و رابطه انسان با یک واقعیت بیرونی کم تر و کم تر می شود، طوری که خود مفاهیم امر اجتماعی، سیاسی یا حتی واقعیت دیگر فاقد هر گونه معنایی خواهند بود. (بودریار، ۱۳۹۴)

بودریار توضیح می دهد که رسانه با ایجاد فضای حاد- واقعیت و عدم دسترسی به واقعیت، توده را درگیر جهانی از نشانه ها، کالاها، تصاویر رسانه ای و وانمایی ها می کند و امکان دسترسی افراد به واقعیت هر حوزه را منحل می کند. (منصوریان، ۱۳۹۲)

بودریار در یک سخنرانی که در سال ۱۹۷۶ منتشر شد، چنین گفت: «تعداد بالایی رسانه ها، نمادها و نشانه ها، فرهنگ ها را بمباران کرده اند و ما در دنیای تحت سلطه رسانه ها و اشباع شده از اطلاعات غرق شده ایم. عکاسی، تولید انبوه، تلویزیون و

تبلیغات، تجربه های ما را از واقعیت شکل داده اند و اکنون، واقعیت تنها زمانی حس می شود که به وسیله این وسائل باز تولید شود.» (فرقانی، ۱۳۸۹).

رسانه در پست مدرنیسم :

ما شاهد ظهور- همزمان- تروریسم به عنوان شکلی فراسیاسی، ایدز و سرطان به عنوان اشکال آسیب شناسانه و فراجنسیت و دگرجنسی پوشی به عنوان اشکال جنسی و به صورتی عام، زیبایی شناسانه هستیم. این اشکال و فقط این اشکال، چیزهایی هستند که امروزه ما را مسحور خود ساخته اند. هیچ کس اینک کم ترین علاقه ای به آزادی جنسی، بحث های سیاسی، بیماری های ارگانیک یا حتی جنگ متعارف ندارد. ما دستخوش بمباران واقعی از سوی رویدادهای «ابرسیانه» - نوعی گردبادهای نهایتاً بین قاره ای- می باشیم که دیگر تنها بر دولت ها، افراد یا نهادها تأثیر نمی گذارد، بلکه کل ساختارهای سراسری، مانند پول، اطلاعات، ارتباطات و غیره را تحت الشعاع قرار می دهند. (بودریار، ۱۳۹۶)

این بدان معنا نیست که ایدز، سقوط بازارهای مالی، ویروس های کامپیوتری و تروریسم به نوعی، با یکدیگر قابل جایگزینی اند، بلکه آن ها صرفاً شباهت خانوادگی با یکدیگر دارند. از این رو، ایدز مطمئناً نوعی سقوط ارزش های جنسی است، در حالی که کامپیوتر در ۱۹۸۷ نقشی «شدیداً تأثیرگذار» در سقوط وال استریت ایفا کرد. در همان حال، کامپیوترها خود در معرض خطر عفونت ویروسی... و به عبارتی، «سقوط» بازارهای اطلاع رسانی - قرا ردارند. افزون بر این، عفونت دیگر مختص سیستمی خاص نیست، بلکه می تواند از سیستمی به سیستمی دیگر- راه پیدا کند. کلیه این گرایش ها حول محور سناریوی عمومی - یعنی فاجعه- دور می زنند. این تأثیرگذاری عام توسط سایر عوامل نیز تقویت می شود. هنر در همه جا، مستعد است در آن تقلب صورت گیرد، از آن کپی برداری و شبیه سازی شود. (همان)

بسیاری، بزرگترین بینش و قدرت رسانه را واقعیت سازی می دانند. بدین معنی که، تمام واقعیات جهان ما، رسانه ای هستند، ولی اصلاً امری به نام واقعیت محض وجود ندارد. انسان دنیا را از طریق رسانه ها حس می کند، پس واقعیت در واقع، همان روایت واقع است (فرقانی، ۱۳۸۹).

رسانه ها به مهم ترین نماد عصر ما تبدیل شده اند. نماد قدرت، نماد اقتصاد، نماد آزادی، نماد جنگ، نماد صلح و... بنابراین، در فرهنگ های مختلف، رسانه وسیله ای برای ابلاغ پیام تعریف شده است. بودریار طبق فرمول مک لوهاتی، رسانه را خود پیام تلقی می کند (بودریار، ۱۳۹۴).

از طریق رسانه های گروهی تزویر اسفبار عنوان های فرعی خبری با داشتن تمام نشانه های فاجعه، (مرگ و میر، قتل، تجاوز، انقلاب) آرامش روزمره زندگی را افزایش می دهد !!! اما این فزونی اسف انگیز نشانه ها در همه جا مشهود است: تجلیل از جوانان و سالخوردگان نحوه برخورد صفحه اول روزنامه ها با جشن های عروسی اشراف زاده ها، ستایش رسانه ها از بدن و مسائل جنسی، همه جا شاعر فروپاشی ساختارهای خاضی هستیم که به عبارتی تحت نشانه مصرف نابودی حقیقی و احیا هجوآمیز خود را جشن می گیرد (بودریار، ۱۳۸۰، a)

بودریار، در جایی دیگر، رسانه های الکترونیک را خالق وانموده ها می داند. بر این باور است که سانه های مدرن الکترونیک، با تغییر شکل واقعیت عینی، قابل لمس و زنده جهان به نشانه های این واقعیت ها، وانموده ها را خلق می کنند (Merrin, 2005).

بنابراین، رسانه‌ها با خلق دنیایی که واقعی به نظر می‌رسد، هم فرهنگ و هم شیوه مصرف جامعه را تحت کنترل خود درمی‌آورند. از نظر بودریار آنچه تلویزیون ارائه می‌کند، ایده جهانی است که پیوسته قابل رؤیت، تقسیم‌پذیری و قرائت شدن در تصاویر است. پس تصاویر، آنچه هستند را به صورت آنچه باید دیده شود، تغییر می‌دهند. (فرقانی، ۱۳۸۹).

بودریار مدعی است که تلویزیون فضایی از فراواقعیت خلق می‌کند که واقعیت را تحت سلطه می‌گیرد. تحت تاثیر این فضا، تلویزیون یک میهمان ناخوانده در فضای شخصی ما می‌شود که همه زندگی، از کار گرفته تا مصرف، بازی، روابط اجتماعی و اوقات فراغت را تحت سیطره خود می‌گیرد. تلویزیون با خلق فراواقعیت‌ها، جایگزین میل‌ها به روابط اجتماعی و فرد به فرد می‌شود. بنابراین، واقعیت مینیاتوری شده ارائه شده توسط رسانه‌ها، جایگزین ارتباطات فرد به فرد می‌شود (فرقانی، ۱۳۸۹).

و این است که بودریار ذات رسانه را ابزاری برای نارتباط و ضداارتباط می‌داند (هوروکس، ۱۳۷۹).

اشیا و مصرف در پست مدرنیته :

بودریار، در اولین کتاب خود، با عنوان نظام اشیاء، نظام جدید مصرف را، در ارتباط با رمزها و نشانه‌ها تحلیل کرد. بودریار در کتاب نظام اشیاء، در منطق نخست به ابزار، در منطق دوم به کالا، در منطق سوم به نماد و در منطق چهارم به نشانه تبدیل می‌شود. بودریار، مفهوم ارزش مصرفی و ارزش مبادله مارکس را در تحلیل نظام سرمایه داری معاصر محدود می‌داند و از این رو، مفهوم ارزش نشایی را مطرح کرد. (بودریار، ۱۳۹۴).

اما معتقد بود در جامعه تماماً مصرف‌گرا اشیاء چیزی نیستند جز نشانه‌ها و از این رو، بیش از آن که برای پاسخگویی به یک نیاز تولید شوند، در جهت دلالت بر جایگاه اجتماعی به کار می‌روند. (همان)

به نظر بودریار طلیعه فرهنگ‌های مصرفی اساساً مرزبندی‌های معمول بین هنر والا و هنر نازل، امور عمیق و امور سطحی، فرهنگ و کلا، دال و مدلول.. نفس ایده نیازهای انسانی را برآورده ساختن آن‌ها در ورطه تردید افکنده است. او از طریق تحلیلی که رویکرد پسا صنعتی آشکارترین به خود گرفته است، استدلال می‌کند که روابط واقعی تولید و مصرف، جای خود را به یک نظام نشانه‌ای داده‌اند. (همان)

بودریار نوشته‌های خود را به عنوان تلاشی در جهت ارائه و بسط نقد مارکسیستی از سرمایه داری در زمینه‌هایی که ماوراء قلمرو نظریه شیوه تولید است، آغاز کرد. بودریار در کتاب نظام ابژه (۱۹۸۶) از یک دیدگاه نئومارکسیستی که این امکان که تولید پایه اساسی نظم اجتماعی باشند را مورد بررسی قرار می‌دهد. (ساراپ، ۱۳۸۱)

استدلال وی این است که، اشیاء مصرفی در برقرار نمودن شیوه دسته بندی و ساختار بخشیدن به رفتار، تأثیر دارند. او در دیگر اثر خود به نام جامعه مصرف کننده (۱۹۷۰)، و هنگامی که هنوز مارکسیست بود، همچنان دیدگاه خود را در مورد اینکه اشیاء مصرفی، مجموعه از مارکسیست بود، همچنان دیدگاه خود را در مورد اینکه، اشیاء مصرفی مجموعه‌ای از نشانه‌های ایجادکننده تمایز در مردم هستند، پی می‌گیرد. به باور وی، هر فرد از طریق اشیاء، جایگاه خود را در نظم اجتماعی جستجو می‌کند. (همان)

بودریار مبادله نمادین را از اندیشه مارس ماوس^۹ و جورج بتالی^{۱۰} گرفته، که گونه‌ای آنتی تز در برابر فعالیت تولیدی به حساب می‌آید. (همان)

ارزش مبادله در قالب ارزش مبادله نشانه ای تحقق می یابد. ارزش مبادله نشانه ای و ارزش مبادله به طوری قطعی در قالب ارزش مصرف تحقق می یابند.

تحقیقات نشان داده اند که هر گاه ارزش مبادله خنثی شده باشد ارزش مبادله نیز همراه آن ناپدید می شود. هر زمان کخ تقاضا برای سودمندی، رضایت و کیفیت بیشتر و بیشتر با امکان تحقق بی واسطه خود مواجه شود، این تقاضا دود می شود و به هوا می رود کل آن بسته متشکل از نیازها و عقلانیت که همواره به راحتی عامل بر ساختن طبیعت بشری معرفی می شود تکه پاره می گردد. آدمی در ورای شفافیت اقتصاد آنجا که همه چیز روشن است زیرا این واقعیت به اندازه کافی گویاست که هر کس در قبال پولش چیزی طلب می کند ظاهراً دیگر نمی داند که خود چه می خواهد. (بودریار، ۱۳۸۰)

پسامدرنیته در جامعه آمریکا :

از نظر من، آمریکا هیچ حقیقتی ندارد و من از آمریکایی ها فقط توقع دارم که آمریکایی باشند. از آن ها توقع ندارم که باهوش، عاقل و اصیل باشند. از آن ها توقع دارم در فضایی قیاسی ناپذیر با فضای خودم زندگی کننده و برایم بالاترین نقطه ستاره ای و زیباترین فضای مداری باشند (بودریار، ۱۳۸۴)

آمریکا نه رؤیاست، نه واقعیت؛ نوعی حاد واقعیت است. زیرا آرمانشهری است که از همان ابتدا طوری رفتار کرده که انگار پیشاپیش تحقق یافته است. این جا همه چیز واقعی و عمل گرایانه است، ولی با این همه خمیرمایه رؤیایها نیز در همین جا وجود دارد. شاید تنها فردی اروپایی بتواند حقیقت آمریکا را دریابد، چون فقط او وانموده کامل را در این جا کشف خواهد کرد- وانموده درون ماندگاری و استنساخ مادی و نیوی تمام ارزشها، آمریکاییها، به سهم خود، هیچ درکی از وانمود ندارند. آنها خودشان پیشرفته ترین حالت وانمود هستند، ولی زبانی برای توصیف آن ندارند، چون خودشان الگو و مدل هستند. در نتیجه، ماده آرمانی ای برای تحلیل تمام انواع ممکن جهان مدرن هستند. در واقع، به همان اندازه جوامع بدوی در دوران خود. در گذشته شور و هیجان اسطوره ای و تحلیلی ما را متوجه جوامع ابتدایی تر می ساخت، امروزه، همان شور و هیجان ما را وامی دارد به آمریکا نگاه کنیم با همان اشتیاق و با همان تعصبات. (همان)

در بحران فعلی ارزشها، همگان سرانجام به فرهنگی روی می آورند که جرأت کرد مستقیم پیش بتازد و با هنرنمایی دیدنی، آن ارزشها را به واقعیت تبدیل کند. جامعه ای که، به لطف گسست جغرافیایی و ذهنی ناشی از مهاجرت، به خود اجازه داد خیال کند که می تواند از هیچ و پوچ جهانی آرمانی بسازد. در عین حال، نباید تقدیس تخیلی این فرآیند به وسیله سینما را از یاد ببریم. مشکل ما این است که، اهداف قدیمی ما- انقلاب، پیشرفت، آزادی- پیش از تحقق، پیش از واقعیت یافتن، از بین رفته اند. افسردگی ما ناشی از همین امر است. ما هرگز از بخت و اقبال مساعد برای تغییر ناگهانی برخوردار نبوده ایم. آمریکا هرگز از نظر خشونت، رویدادها، جمعیت یا ایده ها کمبود نداشته، ولی این چیزها به تنهایی تاریخی را به وجود نمی آورند. حق با اوکناوی پاز است که می گوید، آمریکا به امید فرار از تاریخ و ساختن آرمانشهری مصون از تاریخ، خلق شد و نسبتاً در این پروژه موفق بوده؛ پروژه ای که امروزه نیز آن را تعقیب می کند. (همان)

شکوه و جلال قدرت آمریکا را اغلب معلول آزادی و به کارگیری آن می دانند. ولی آزادی به تنهایی قدرت را به وجود نمی آورد. آزادی به مثابه کنش عمومی، به مثابه گفتمان دسته جمعی جامعه ای در باب تعهدات و ارزش هایش، در واقع بر اثر آزادی فردی آداب و رسوم بر اثر جار و جنجال از بین رفته است (جار و جنجال، همان طور که همه می دانند، یکی از فعالیت های اصلی آمریکایی هاست). بنابراین، برابری و پیامدهایش در ایجاد قدرت مؤثرتر بوده اند. این همان برابری است که توکویل در

باره اش به زیبایی چنین گفت: «من از برابری نه به خاطر کشاندن انسان ها به جستجوی لذت های ممنوع، بلکه به خاطر جلب توجه کامل آن ها به جستجوی لذت های مجاز ایراد می گیرم.» همین برابر، برابرسازی مدرن منزلت ها و ارزش ها، همسانی ویژگی ها و خصوصیت ها، است که قدرت را به وجود می آورد. (همان)

ایده اصلی توکویل این است که، روح آمریکا را در شیوه زندگی اش، در انقلاب آداب و رسوم، و در انقلاب اخلاقی می توان یافت. این امر نه قانونیت جدیدی می آفریند و نه حکومت جدیدی، ولی مشروعیت جدیدی به وجود می آورد، مشروعیتی مبتنی بر شیوه زندگی. رستگاری دیگر ربطی به امر الهی یا حکومت ندارد، بلکه به شکل آرمانی سازماندهی عملی مربوط می شود. آیا باید این امر را ناشی از عرفی شدن یا سکولاریزاسیون وجدان بر اثر پروتستانتیسم دانش، ناشی از درون فکری حق نظارت الهی به مقررات روزمره؟ واقعیت این است که دین بخشی از زندگی روزمره شده، یعنی دیگر نمی توان آن را با توجه به مبانی اش مورد تردید قرار داد، زیرا دیگر هیچ ارزش استعلایی ندارد. این یعنی، دین به مثابه شیوه زندگی. به همین ترتیب سیاست بخشی از زندگی روزمره شده- به مثابه دستگاهی عملگرایانه، به مثابه بازی، به مثابه تعامل، به مثابه منظره- یعنی دیگر نمی تون بر اساس دیدگاهی صرفاً سیاسی درباره اش قضاوت کرد. دیگر هیچ اصل حکومتی ایدئولوژیک یا فلسفی ای وجود ندارد. چیزها در آن واحد هم ساده ترند و هم مرتبط تر. این امر به این معنی نیست که هیچ راهبردی وجود ندارد، ولی این راهبردها صوری اند نه نهایی. خود گرایش جنسی هم بخشی از زندگی شده، یعنی آن هم دیگر هیچ ارزش استعلایی ندارد، نه به مثابه ممنوعیت، نه به مثابه روانکاوی، لذت یا گناه. آن را برای مصرف خانگی، «بوم شناختی»، روان شناختی و سکولار کرده اند. جنسیت بخشی از شیوه زندگی شده است. (همان)

وقتی از «شیوه زندگی» آمریکایی حرف می زنیم، می خواهیم بر ماهیت آرمانشهری، ابتدال اسطوره اش، و عظمتش تأکید کنیم. همان فلسفه ای که نه فقط در توسعه فن آوران، بلکه در عین حال در زیاده روی فن آوی در جنبش و تکاپوی بیش از حدش، نه فقط در مدرنیته، بلکه در افراط شکل های مدرن (خواه شبکه مودی نیویورک باشد خواه شبکه افقی لس آنجلس)، نه فقط در ابتدال، بلکه در شکل های آخر الزمانی ابتدال، نه فقط در واقعیت زندگی روزمره، بلکه در حد واقعیت آن زندگی که تمام ویژگی های خیال را به نمایش می گذارد، درون ماندگار است. همین ویژگی خیالی است که تا این حد مهیج است. اکنون، خیال قوه تخیل نیست. خیال همان چیزی است که با واقعیت بخشیدن به قوه تخیل آن را پیش می اندازد. این کاملاً با گرایش طبیعی ما مخالف است، گرایش به پیش انداختن واقعیت به وسیله تخیل آن، یا فرار از آن با آرمانی ساختنش. به همین دلیل است که، هرگز در خیال حقیقی به سر نخواهیم برد، ما به امر خیالی و حسرت آینده محکومیم. شیوه زندگی آمریکایی به طور طبیعی خیالی است، زیرا نوعی فراتر رفتن از امر خیالی در واقعیت است. (همان)

نتیجه گیری :

از آنچه گفته شد چنین برمی آید که انسان امروز با فاصله گرفتن از ارزش های طبیعی و ریشه دار و با گرایش به ارزشهایی که از حقیقت مطلق نشات نگرفته و تنها ساخته و پرداخته جار و جنجال های رسانه ای، اقتصادی و سیاسی اند از شیوه زندگی ایده آل خود فاصله گرفته و در حبابی از خوشبختی به سر می برد. نظام تولید بر آن است تا با همراهی رسانه به نام گذاری کالاها و استفاده از نظام رمز به عنوان راهی در ساخت وانمودها پردازد. نظام تولید اشیا دیگر پایبند به تقاضا و نیازها نیست بلکه از طبقه اجتماعی و سود نظام سرمایه داری پیروی می کند. حاد واقعیت دیگر حتی سایه واقعیت هم نیست بلکه از واقعیت نیز پیشی گرفته است. آنچه انسان امروز از واقعیت می شناسد همان چیزی است که برای او ترسیم شده است نه آنچه

واقعا در نظام خلقت خود باید به آن بپردازد. در واقع این حاد واقعیت بر انسان شناسی عصر مدرنیته و پسامدرنیته اثر به سزایی گذاشته است و در پی آن نظام های مختلف اجتماعی تعریف شده است.

منابع :

۱. بودریار، ژان، (۱۳۸۰)، در باب تحقق میل ارزش مبادله، ترجمه مراد فرهادپور، ارغنون.
۲. بودریار، ژان، (۱۳۹۴)، چرا همه چیز تاکنون ناپدید نشده؟، حرفه نویسند.
۳. بودریار، ژان، (۱۳۸۴)، آمریکا، انتشارات ققنوس.
۴. بودریار، ژان، (۱۳۹۹)، شفافیت شیطانی - رساله ای درباره پدیده های افراطی، ثالث.
۵. بودریار، ژان (۱۳۸۰)، در باب تحقق ارزش مبادله ترجمه فرهادپور، مراد، ارغنون.
۶. بودریار، ژان (۱۳۸۰)، a، فرهنگ رسانه های گروهی ترجمه احمدزاده، شیده، ارغنون.
۷. تاجیک، محمد رضا، (۱۳۸۱) مدرنیسم، پسامدرنیسم و معمای هویت، گفتمان.
۸. ساراپ، مادن، (۱۳۸۱)، بودریار و برخی رویه های فرهنگی، ترجمه صادقی، احمد، گفتمان.
۹. شریف زاده، محمدرضا، فرازمنده، فرناز، (۱۳۹۵) بررسی نشانه شناسی فرهنگی آثار چیدمان سووگوپتا از منظر ژان بودریار، پژوهش در علوم و تکنولوژی.
۱۰. صدوقی، علی، (۱۳۸۱)، فراسوی جدال پوزیتیویستی، رهیافت پسامدرن در روابط بین الملل، گفتمان.
۱۱. فرقانی، محمد مهدی، (۱۳۸۹)، واقعیت رسانه ؛ خلق فراواقعیت، مرور نقدی بر اندیشه های ارتباطی ژان بودریار نشریه مطالعات رسانه ای.
۱۲. منصوره، سهیلا، (۱۳۹۲)، هنر و حقیقت رسانه در روزگار پست مدرن، بررسی رسانه به مثابه تولید کننده انمایی از منظر بودریار.
۱۳. نوذری، حسینعلی، شیخلر، کاظم، (۱۳۸۹) روش شناسی و معرفت شناسی در رهیافت پست مدرن، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۲.
۱۴. هوروکس، کریس، (۱۳۷۹)، بودریار، ترجمه پیام یزدانجو، قدم اول، تهران.
15. Boyles, Deron, Kline, Kip, (2018) on the technology fetish in education : Ellul, Baudrillard, and the end of humanity , Ohio valley philosophy of education society.
16. Merrin, William,(2005), Baudriard and the media "polity press.UK